

نظام تمثلی، نظام حاکم بر ملاقات با حضرت حجت

در آستانه‌ی میلاد [امام زمان (عج)] هستیم و ما که احتمالاً سرباز آن حضرت هستیم، بالاخره باید یکی از وظایفمان، تبیین بحث مهدویت و انتظار فرج باشد که از اعظام کارهاست و همچنین به سمت انتظار درست بردن و تبیین کار حضرت، جزو وظایف ماست. این، جزو وظایف طلبگی است که مایه‌ی نوکران حضرت هستیم و در پادگان ایشان هستیم، این کار را انجام بدهیم.

می‌خواهم آیه‌ای را خدمتتان عرض کنم. صفحه‌ی ۳۰۰ سوره‌ی مبارکه‌ی کهف. قبل از آن، این نکته را می‌گویم که هی نگویید حضرت حاضر نیستند. بفرمایید حضرت ظاهر نیستند، بلکه باطن هستند به عبارتی، این فرصت فوق‌العاده‌ای است برای دوران غیبت. بارها این مطلب را از خود روایات هم گفته‌ایم غیبت، فرصت بسیار فوق‌العاده‌ای است برای سیر از ظاهر به باطن. برای اینکه انسان، باطنی ارتباط پیدا کند با معارف حضرت، با معالم حضرت. و می‌دانید که حضرت مودشان در این دوره، دوره‌ی ای است که براساس باطن عمل می‌کنند. یعنی دیگر ارتباط، ارتباط مکانی نیست. ارتباط، ارتباط مکانی است. مثل روح نسبت به بدن می‌ماند. بدن نسبت به روح و روح نسبت به بدن، ارتباطشان براساس مکان نیست. هر مکانی که بالاتر باشد، نسبت بیشتری با روح دارد. مثلاً ممکن است قلب با انگشتان، با هم فرق کنند. جایی که کرخت شده، بی‌حس شده است و نسبت به جاهای دیگر، ارتباطش بالاتر یا کمتر باشد. لذا ارتباط با حضرت را توقع داشته باشید، نه ارتباطی که قرار باشد [حضرت را] ببینیم. ارتباطی که قرار است روح با بدن داشته باشد. این ارتباط، در دوران ظهور هم این‌گونه نیست که از این حالت به دربیاییم میاییم به حالت ظهور. نه. بارها عرض کرده‌ایم که آن وقت هم قرار است ارتباطی که با سراسر عالم برقرار می‌شود، براساس مکان باشد، نه براساس مکان. همه، حضرت را می‌بینند، بسته به مکانشان؛ یعنی دیگر این‌گونه نیست که کسی که دور ایستاده است، مثلاً باید با ابزار ببیند. این‌گونه نیست. قرار نیست با ابزار ببیند. حالا چگونه می‌بیند.

در همین نظام‌های تمثلی، یکی از توضیحاتش هست. می‌دانید که همین الآن هم کسانی می‌توانند ببینند، ببینند یعنی کامل ببینند. منتها ببینندش معنایش این نیست که در نظام مادی می‌بینند. همان‌گونه که آن روحی که به حضرت مریم نازل شد و ارسال شد «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» در نظام تمثلی حاصل شد. این رفته رفته این اتفاق، اتفاقی است که نرم‌تر می‌شود در پیشا ظهور. این را چرا عرض می‌کنم؟ برای اینکه توقع را از زمین مسابقه یک مقداری تغییر بدهید؛ یعنی توقع نداشته باشید که همان‌گونه که ۴۰۰ سال پیش مثلاً هرگونه ارتباطی با امام زمان (عج) داشتند، ما هم همان‌گونه ارتباط داریم. خیر، این‌گونه نیست. چون در نظام‌های تمثلی، کسانی که به خدمت حضرت می‌رسند، می‌دانید که به خدمت حضرت نمی‌رسند که و حضرت هم اگر چیزی به آنها می‌گویند، شاید مثلاً به اندازه‌ی دو درصد هم نباشد که خدمت حضرت می‌رسند، این‌هایی که به خدمت حضرت می‌رسند. دو درصدشان هم این‌گونه نیست که به عبارتی در ارتباط بیرونی با حضرت قرار بگیرند. در نظام تمثلی قرار می‌گیرند؛ یعنی در حوزه تمثلی حضرت را می‌بینند. این‌گونه می‌بینند و دستوراتی حضرت می‌دهد و ارتباطی با حضرت دارند. مانند تمثلی که به حضرت مریم شده است، در حوزه‌ی روحی خودشان می‌بینند.

مبحثی به نام توفیق

این‌گونه اتفاق، یک اتفاقی است که در پیشا ظهور اتفاق می‌تواند بیفتد و امام هم در این جایگاه قرار می‌گیرند که این اتفاق بیفتد. لذا نحوه‌ی ارتباط و توقع ارتباط که حضرت در نظام روحانی با ما ارتباط برقرار کنند و بستگی به مکانی دارد که وجود دارد که «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، «أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ». با اینکه ان الله مع همه هست، خدایی که با همه هست. منتها یک معیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند با متقین، با مؤمنین، با محسنین و این‌ها. این معیت ویژه، شبیه روح به بدن است. معیت‌هایی است که روح با بدن دارد که اگر این معیت حاصل شود، چیزی حاصل می‌شود به نام توفیق. آن چیزی که شما اسمش را می‌گذارید توفیق. «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» توفیق چیست؟ توفیق، نوعی تلائم و چسبندگی همه‌ی علل به همدیگر است، علل لازم برای یک چیزی. شما اگر آتشی داشته باشید، ورق داشته باشید، آتش، ورق را آتش نمی‌زند که، باید توفیق حاصل شود؛ یعنی آتشی باشد، ورقی باشد، ورق نزدیک آتش باشد، ورق خیس نباشد و همه‌ی این‌ها تا این ورق، آتش بگیرد. ببینی، اگر جسدی روح نداشته باشد، اصلاً توفیق ندارد، توفیق از آن سلب شده است. اگر می‌بینید بدن ما با همدیگر کار می‌کند، چون روح دارد و گرنه بدنمان همه قسمت‌هایش از همدیگر غایب می‌شود اتفاقاً.

وقتی که روح عالم، باطن عالم به نام امام، در ما معیت ویژه‌ای ایجاد می‌کند، توفیق حاصل می‌شود. اینکه آقای بهجت می‌فرمودند چنانچه انسان به عباداتش که برسد، آن توقعی که از یک ساعت کار علمی‌اش برمی‌آید، در ده دقیقه حاصل می‌شود. چرا؟ حالا این ده

دقیقه مثال است، شما بفرمایید پنج دقیقه. چرا؟ به خاطر اینکه توفیق حاصل شده است، چون توفیق شده است. یعنی اسباب و علل افتاده اند کنار هم قرار گرفته‌اند برای یک اتفاق. شما خیلی وقت‌ها ممکن است بخواهید یک کاری بکنید، میبینید که در و دیوار (با شما هماهنگ هستند). یکجا این حدیث را می‌بینید. این‌جا و آن‌جا فلان را می‌بینید. انگار دارد کنار هم جمع می‌شود یک چیزهایی بارها عرض کرده‌ام. خودتان هم دیده‌اید. کسی می‌آید می‌خواهد سؤالی از آدم بپرسد، ده دقیقه قبلش آدم، جایی جواب را دیده است. چرا؟ چون توفیق ایجاد شده است در آن. توفیق در عالم ایجاد شده است؛ یعنی خدا خواسته است از این دهان برساند، از این دست این رزق را برساند. رزق آمده است، این به آن چفت شده است. سریع می‌بینید (درست میشود) این‌جا. این می‌شود توفیق.

هرکس با امام زمان (عج) بیشتر ارتباط روحی برقرار کند، توفیقش بیشتر می‌شود؛ یعنی می‌تواند ده کار را هم‌زمان انجام بدهد. یعنی مصداق خدای «لا یشغله شأن عن شأن» می‌شود. خدا چگونه؟ چگونه روح شما وقتی که دارد قوه‌ی سامعه‌ی شما را اداره می‌کند، قوه‌ی باصره‌تان را هم اداره می‌کند. اینگونه نیست که قوه‌ی سامعه‌تان را اداره می‌کند، دیگر نمی‌تواند باصره‌تان اداره کند. اینگونه نیست که قوه منبث (؟: ۴۰: ۱۰) را (همزمان) نمی‌تواند اداره کند. همه را با هم اداره می‌کند. این چیست؟ من باب «لا یشغله شأن عن شأن» است. هیچ شأنی مزاحم شأن دیگری نمی‌شود. حتی آن حالات روحی خیلی سبکی که انسان در آن هست به لحاظ هنری، در عمق جنگ‌ها و اینها می‌بینید (هست). در جنگ صفین معروف است که خب، چون جیره‌ی جنگی میدادند روی اسب، شیر و عسل میدادند، جیره‌ی جنگی روی اسب میدادند. به امیرالمؤمنین شیره جنگی دادند که تا حضرت خوردند، گفتند عسلش از طائف است. مزه‌ی عسل طائف می‌دهد. این چرا اینگونه است؟ چرا آن موقع که آدم قاعدتاً نباید حواسش به چیزی باشد جز جنگیدن، ولی حواسش به مزه‌ی عسل هم هست؟ نه اینکه حواسش را جمع کرده است «لا یشغله شأن عن شأن» است.

دارد این کار را می‌کند، حواسش به خانواده اش هم هست به رفقاییش هم هست. حواسش به این هست. حواسش به درسش هست. چرا؟ چون توفیق ایجاد شده است در او. توفیق اگر کسی با امام زمان (عج) باشد، امام زمان (عج) شبیه روح عمل می‌کند که تمام قوای او را توفیق می‌دهد و یکپو ممکن است ده کار بکند، صد کار می‌کند. چرا؟ چون آن کار را که دیگری می‌خواهد بکند، توفیق ندارد، آن کار را باید ۵۰۰ ساعت انجام بدهد این در پنج دقیقه انجام می‌دهد، چون توفیق دارد. چون توفیق دارد در پنج دقیقه انجام میدهد. معنی توفیق را می‌خواهم عرض کنم که بودن روحی با امام زمان (عج) و توقع روحانی کردن از امام زمان (عج) و اینکه بدانیم حضرت ظاهر نیستند نه حاضر نیستند. ظاهر نیستند، بلکه باطن هستند و الان هم من باب روح و بدن که با هم ارتباط برقرار می‌کنند می‌شود ارتباط برقرار کرد. بدون اینکه (حضرت را ببینید). شما که روحتان را نمی‌بینید؛ یعنی بدن‌تان، روحتان را نمی‌بینید، ولی واقعاً در بدن‌تان، روح هست که دارد کار می‌کند. این آن نکته اس است که به جهت روحی (گفته شد). آن موقع این پایه روحیه که می‌خواهم عرض کنم که پایه‌ی کارهای انقلابی هم هست. یعنی کسی نمی‌تواند، ما که قرار نیست رمبو و جیمز باند و این‌ها تولید کنیم برای امام زمان (عج). قرار است انسان روحانی در میدان (تولید کنیم).

یوشع بن نون «فتا»ی مورد اشاره قرآن کریم

این‌جا حالا من به همین دلیل، این آیات را خدمتتان عرض می‌کنم. صفحه‌ی ۳۰۰، آیه ۶۰ داستان خضر و موسی است. منتها من نه با خضر کاری دارم نه با موسی. الان با کس دیگری کار دارم به نام «فتا». این «فتا» کیست؟ چرا وقتی که خدا خواسته است موسی را از آن قضیه نجات بدهد چون که داستانش اینطوری است که بالاخره موسی، کلیم الله شد «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ» دارد در ذهنش زد که من دیگر اخفان الاخفان هستم، دیگر از من خفن تر وجود ندارد. خدا به جبرئیل وحی کرد که جبرئیل، برو به موسی برس که «فقد هلك» دارد خودش را خراب می‌کند. برو به او بگو برود سراغ خضر و باید علوم باطنی این‌گونه را ببیند، کلاسی این مدلی را ببیند. اینکه یکپو سراغ این «فتا»، این «فتا» خدنگی نیست. موسی به «فتا» نیاز دارد که می‌دانید یوشع بن نون است، همان کسی است که وصیش خواهد شد و او باید علوم باطنی داشته باشد. باید سر از باطن دربیآورد. یوشع بن نون می‌داند که چیزی شبیه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای پیامبر است و همین‌طور هم هست ماجرایش.

۱۸ ذی الحجه به وصایت اعلام شده است. بعد ۱۹ رمضان ضریت خورده، ۲۱ شهید شده است. بعد که به وصایت رسید سه طاغوت علیه او قیام کردند و کار را به دست گرفتند. وقتی خودش کار را به دست گرفت، همسر موسی، همان صفورای معروف، صفورا در حقیقت علیه یوشع بن نون قیام می‌کند و جنگ راه می‌اندازد. دو نفر از منافقین امت هم در آن جنگ او را همراهی می‌کنند و سرگذشت عجیبی دارد؛ یعنی «طابق نعل بالنعل» دقیقاً مانند وصی پیامبر، اتفاقاتی برایش می‌افتد. اسم یوشع در قرآن چیست؟ اسمش «ذالكفل» است. ذالكفل قرآنی که دو جا در قرآن آمده است یکی سوره‌ی انبیا و یکی سوره‌ی صاد. این همان یوشع است که کفل دارد. صاحب کفل است. یعنی سهمی از آن نبوت این هم دارد. کفل یعنی همین دیگر. «مَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةَ حَسَنَةَ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةَ سَيِّئَةٍ يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا» کفل یعنی سهم. خب، این همان سهم را دارد؛ یعنی کسی که سهمی از آن کار دارد، نه اینکه خدنگی باشد. دقت بفرمایید. وبعد پسرعموی حضرت موسی هم هست. نکته‌ی جالبش این است پسرعموست. این و کالب همان دو نفر هستند که «قَالَ

رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ» که در سوره مائده هست که داشتند میرفتند. این دو نفر، همان دو نفر جهاد تبیینی حضرت موسی هستند. یکی یوشع است و دیگری هم کالب نام است. این دو نفرند. این دو نفری که پای کارهای در حقیقت، موسی قرار می‌گیرند، این‌ها کسانی هستند که باید در باطنی‌ترین حالات، سر دربیاورند و باشند در این‌ها. نمی‌شود نباشند.

دوقطبی حقیقی

می‌گویم در آن آیه‌ی پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی فتح، آن‌جایی که اطرافیان پیامبر را می‌خواهد بگوید که «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» که آن دوقطبی‌های بی‌خود را بر هم می‌زند، و به دوقطبی واقعی تبدیل می‌کند. واقعی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». اگر کسی این دوقطبی را داشته باشد، دوقطبی واقعی است. ولی اگر دوقطبی‌های دیگری داشته باشد، در دوقطبی‌های قلابی است. آن سنی در غزه اگر در دوقطبی است با ماست، آن شیعه‌ی انگلیسی اگر در دوقطبی این طرف نیست، با ما نیست. یعنی دوقطبی شیعه و سنی به این تعبیری که ما می‌گوییم، شیعه و سنی به صورت معارفی که که یک تعدادی معارف را دارد یک تعداد معارف را ندارد این‌ها قلابی است اصلاً. یعنی این دوقطبی را ما نداریم. دوقطبی واقعی، دوقطبی‌ای است که در این دوقطبی (که گفتیم) جا می‌شود. اگر کسی شیعه است و اهل ولایت است به حسب ظاهر، خودش را با قومه هم نصف کند، اگر با آمریکا نباشد، با ما نیست. اصلاً شیعه نیست. اصلاً شیعه‌ی حقیقی نیست. در این دوقطبی نیست. اگر سنی در غزه هست، در این قضیه با ماست، در قطب این طرف است. لذا در این آیه، که خیلی خیلی مهم است، دوقطبی را واقعی می‌کنند. شما نمی‌توانید دوقطبی نداشته باشید. منتها دوقطبی باید واقعی باشد. از دوقطبی‌های قلابی باید صرف‌نظر کرد.

کسی که سنگ حضرت، حضرت حجت را به سینه می‌زند، خیلی هم شریعت را رعایت می‌کند، بعد قربان صدقه آمریکا هم می‌رود او اصلاً این طرف نیست. طرف دیگر است، آن طرف است. این مهم است. دوقطبی «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». بعد چرا این‌گونه شده است که «تَرَبُّهُمْ رُغَمًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» چرا مثل توراتی اینها جلوتر است؟ چون بعدهای روحی و باطنی این‌ها استراحت‌گفتم، چون ما قرار نیست جیمز باند تربیت کنیم، قرار نیست رمبو تربیت کنیم که. کسی که... مثلاً تیرباری را یک‌دستی می‌گیرد و مثلاً به (دشمن) حمله می‌کند. این قرار نیست تربیت شود. نتیجه‌ی این را می‌گیرد. ده برابر نتیجه این را می‌گیرد چون توفیق دارد. چون توفیق دارد، می‌شود حاج قاسم. نتیجه‌ی ده و ده‌ها برابر آن را می‌گیرد این آدم. می‌خواهم عرض کنم آن کسانی که وصینند و در حوزه‌ی وصایت هستند؛ یعنی خودشان را سرباز می‌دانند، باید از این امور باطنی بهره‌مند باشند. برای همین، همگی تثنیه است. می‌بینید که این «فتا»ی خودش را «لا فتا الا على لا سيف الا ذوالفقار»، «فتا»ی پیامبر هم همین امیرالمؤمنین است. «فتا»ی خودش را باید همراهش کند. وگرنه چه ربطی به «فتا» داشته است؟ اصلاً موسی قرار بوده است برود پیش خضر، ولی می‌بینید که اسم یک «فتا» را رو می‌کند که هی می‌گویند این‌گونه شد، آن‌جا. من الان داستان خضر و موسی را نمی‌خواهم بگویم. خلاصه، تا به کجا می‌رسد؟ «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ» وقتی به آن‌جایی می‌رسد که براساس آن آب حیاتی که بوده است و آن ماهی را شسته‌اند، آن ماهی زنده می‌شود. این را فهمیدند که آری، ما هم قرار است در همان نقطه زنده شویم. «فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» حالا چرا ماهی؟ چرا آب؟ چرا این‌ها؟ هرکدامش حرف زیاد دارد در خودش. «فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا» یعنی اصلاً چرا ماهی همراه خودش می‌برد؟ نکاتی دارد.

محو وصی در ولی

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا». از این‌جا به بعد، «فتا» به نظر می‌آید حذف شده است از داستان، در صورتی که حذف نشده است. محو شده است. کسی که وصی است او دیگر باید محو در داستان ولی خودش شود. وقتی که رفته است در این، قاعدتاً باید تکلیف «فتا» مشخص بشود. «فتا» را یک سکناس آورد داخل و بعد هم دستش را گرفت و گفت که من میرسم یا می‌رسم؛ یعنی نرسیدن هم ندارم. من یا می‌رسم. «حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا» یا می‌رسم، یا هشتاد سال می‌روم، می‌رسم. اصلاً نرسیدن هم ندارد؛ یعنی باید برسم. اینکه این «فتا» آمد و از قصه می‌رود بیرون، از قصه نمی‌رود بیرون. این همان چیزی است که وقتی تحت تعلیم قرار می‌گیرد، محو می‌شود دیگر در داستان. دیگر می‌شود موسی. این، محو شده است. وصی، کسی که در حقیقت، این سیستم حرکت می‌کند، دیدند که یک جای پا هست، می‌روند می‌بینند که پیامبر هستند و امیرالمؤمنین. می‌گویند چرا یک جای پاس؟ می‌بینند که امیرالمؤمنین، پایشان را دقیقاً جای پای پیامبر می‌گذاشتند. اینی که از این به بعد می‌بینید، در این قصه، ایشان نیست. این «فتا» به این عظمت، چون در باطنی‌ترین مصاحبت موسی، ایشان هست و اصلاً این ایشان به آن «فتا» می‌گوید بلند شو بیا. «وَ إِذْ قَالَ لِقَاتُهَا» ایشان، موسی چه می‌گوید بلند شو، بیا. معلوم است از آن علوم باطنی هم مطلع می‌شود.

خلاصه ما یک خدنگ معمولی نمی‌خواهیم برای امام زمان (عج) باشیم. امام زمان (عج) دست ما را می‌گیرند و می‌برند، اگر بخواهید آن کارها را بکنید. جهاد تبیینهای آن‌گونه‌ای بکنید، بخواهید آن‌گونه خفن باشید. بخواهید جزو کسانی باشید که رسیدند به رود نیل «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّ لَمُدْرَكُونَ» می‌دانید که چند نفر بودند که به همه هیجان می‌دادند که اگر موسی بگوید بزنی در رود، ما می‌زنیم. یکی همین یوشع است. این‌ها بودند که به بقیه روحیه می‌دادند که بزنی در رود. خوب، بعدش هم شدند وصی و بعدش می‌شود همه‌ی آن قصه‌ها. البته متأسفانه همین می‌شود. وقتی قرار باشد بروی سرزمین مقدس را بگیری، به امر موسی نگیری، باید بروی کار دیگری بکنی، بعدش به امر یوشع، مجدداً می‌خواهی آن کار را بکنی، ولی آن در نمی‌آید از آب. ما اگر برگردیم از انقلاب به ژاین اسلامی تبدیل نمی‌شویم، به بورکینافاسوی اسلامی هم تبدیل نمی‌شویم. «فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ» در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف و بقره این هست که وقتی با یوشع خواستند بروند آن سرزمین را فتح کنند، به آنها گفته شد «وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتَكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» اینها «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رَجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» اینها گفتند که آقا حطه و آسمانی و حکومت‌های آسمانی و الهی، نه. (؟ ۲۷:۲۰) دیگر. براساس دنیا و گندم و دلار و این‌ها را ما می‌خواهیم؛ یعنی اگر این‌گونه است، ما هستیم. اگر می‌خواهی آسمانی با من حرف بزنی، ما نیستیم و آن‌گونه کردند و آن شد که در سوره‌ی اعراف آمده است عین همین تقریباً که آیات ۱۶۰ و ۱۶۱ سوره اعراف و هم این آیات سوره‌ی بقره است که آیات ۵۸ و ۵۹ این‌ها را بعداً ببینید.

خلاصه، عرضم تمام شد. ما اگر بخواهیم یاران خوبی برای امام زمانمان باشیم، حضرت دست ما را خواهند گرفت در نظام باطنی؛ یعنی اگر قرار باشد خندگی حضرت بشویم، کار حضرت را ببریم جلو خدنگی درست. مستخدم نه. با مستخدمشان این برخورد را نمی‌کردند. ما یک چیزی داریم «فتا» نیست، «قهرمان» است. قهرمان؛ یعنی حالت مستخدمشان، خادمشان. ما اگر بخواهیم «فتا»ی حضرت بشویم که واقعاً توقعمان هم همین است که «فتا» برای حضرت بشویم، خود حضرت دست ما را می‌گیرند و در نظام‌های باطنی می‌برند که آن موقع، آن جهاد تبیین خفن و آن کارهایی که یوشع بن نون میکرد بتوانیم انجام بدهیم، آن حرکت‌ها انجام بشود و امید است که این اتفاق برای ما بیفتد. صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین. تمام شد.